

## کافه فردوسی و کتیباتال

از چهارراه استامبول که رد می‌شویم، جای خالی پلاسکو خار چشم می‌شود. اینجا مجتمع «کمپانی» است. مجتمعی که به جای کافه-قنادی فردوسی ساخته شده است و لباس های مجلسی زنانه می‌فروشد. روبه‌روی کافه فردوس هم باید کافه-رستوران کتیباتال (شمشاد) باشد. حالا پاساژی به همین نام روبه‌روی مان است درست سمت چپ پلاسکو، کنار هتل پالاس فرور بخته. آن وقت‌ها تو ته کافه، روبه‌روی در ورودی، کنار یک ستون چهار گوش می‌نشستی و روشنای تند صبح از پنجره نزدیک به سقف روی سرت می‌افتاد.

از اولین نفر سرع مسن ترین فرد پاساژ کمپانی را می‌گیرم. تشریف بیاورد صادق خان. از لاله لای لباس مجلسی های عروسی سرش را بیرون می‌کند و می‌گوید: «بله که می‌شناسم من چگی‌هایم در یک الکتریکی در لاله زار کار می‌کردم. یادش بخیر کوه چله ملی پرو بیایی داشت. کافه-قنادی فردوسی هم همین جا بود به جای مغازه های نیش پاساژ که تخته نرد و شطرنج می‌فروشد. اینجا کافه-قنادی فردوسی پاسبیل بود. کافه-رستوران کتیباتال (شمشاد) را یاد نمی‌آید. شاید چون نرفتم اما این روبه‌روی الان پاساژ شمشاد هست. همان جا که بالایش نوشته هتل «پالاس». سال ۱۳۱۰ ساخته شده البته من هنوز آن وقت به دنیا نیامده بودم، سینما قصر هم همین جا بود. برو بیایی داشت. تا دهه ۴۰ هم این هتل مهمان خارجی داشت. بعدش از رونق افتاد.» از بیرون به ساختمان مخروبه هتل پالاس بالای پاساژ نگاه می‌کنم. یعنی شمشاد همین کنار بوده است؟ پاتوق سر شب صادق خان با باغچه‌های بزرگ و درختچه‌های مو در هم تنیده، درختان نارون، سیسپدار و تیریزی و ارکستری که می‌نواخت. لابد مهمانان هتل هم سری به این کافه-رستوران می‌زدند. فعلا تنها تصویر این محدوده در اذهان پایتخت‌نشینان آوار شدن پلاسکو روی سر آتش نشانان است.



می‌گویند اینجا پاتوق صادق خان هدایت بوده و البته زمانی هم پاتوق فروغ فرخزاد. صاحب کافه پنج سالی است که فوت شده و چون فرزندی نداشته، خواهرزاده متولد سال ۶۱ از خارج بازگشته تا این کافه همچنان درش به روی دیگران گشوده باشد. نه از فروغ چیز زیادی می‌داند نه از صادق خان، حتی نمی‌داند بیشتر چه کسانی به این کافه می‌آمدند.



## کافه گل‌رضایه

رسیدیم سر خیابان «میرزا کوچک خان». این خیابان را تا انتها برویم و از کنار کلیسا و مدرسه فیروز بهرام که بگذریم آن دست خیابان جمهوری درست روبه‌روی خانه قوام السلطنه که این روزها بنیاد فارابی و موزه آبیگینه است، کافه‌ای وجود دارد که سال ۱۳۱۰ تأسیس شده و در کمال تعجب هنوز پایرجاست. زمانی بالای کافه گل‌رضایه مدرسه دخترانه مسیحیان بوده است. راستش را بخواهی هر چقدر هم غم بزنی باز می‌گویم حال آنوقت‌های جامعه خیلی بهتر بوده است. تصور یک دبیرستان دخترانه بالای کافه‌ای که پاتوق مردان است همین الان کلی حاشیه دارد. احتمالا یک گشت ارشاد شبانه‌روزی می‌گذارد. منوی غذاهای کافه همان سبک ۱۳۱۰ است. شیشلیک قفقازی، کنتل، راگو، دلمه، پُرش، ماست و خیار، لوبیا و سبزی و پنیر. در را که باز کنیم چیدمان یک کافه واقعی به سبک قدیم را می‌بینیم. یک دنیا قاب عکس از هنرمندان موسیقی، ادبیات، سینما و... بر دیوارها نصب است. کنار پنجره یک میز و صندلی لهستانی است و بر سینه پنجره رو به خیابان عکس فروغ فرخزاد و صادق هدایت نصب شده است. می‌گویند اینجا پاتوق صادق خان هدایت بوده و البته زمانی هم پاتوق فروغ فرخزاد صاحب کافه پنج سالی است که فوت شده و چون فرزندی نداشته، خواهرزاده متولد سال ۶۱ از خارج بازگشته تا این کافه همچنان درش به روی دیگران گشوده باشد. نه از فروغ چیز زیادی می‌داند نه از صادق خان، حتی نمی‌داند بیشتر چه کسانی به این کافه می‌آمدند. مهمانانش بیشتر هنرمندانی هستند که به بنیاد فارابی می‌روند و کارمندان سفارت‌های اطراف. رسم کافه رفتن هم تغییر کرده است اینجا باید ابتدا زنگ بزنیم و وقت بگیریم، بعد راهی شویم. در هر حال کافه جالبی است.

این طوری نگاه نکن صادق خان! در کتاب‌ها نام این کافه نبود، عبدالله انوار (تهران شناس) هم می‌گوید اینجا پاتوق شما نیست. اما چندان هم نمی‌تواند دور از ذهن باشد. به لاله زار نزدیک است. در منو غذای غیر گوشتی دارد و در آن روزگار هم سراپا بوده است. از سویی انتهای خیابان ۳۰ تیر به سمت توپخانه موزه ملی ایران است. هر چه باشد صادق خان هدایت جزو مردم شناسان شناخته می‌شود، چه آن زمان که شعر و ترانه‌های فولکلوریک و عامیانه را جمع‌آوری کردی و «اوسانه» را به چاپ رساندی و با پژوهشکده مردم‌شناسی در ارتباط بودی. چه وقتی که کتاب‌های «تیرنگستان» و «حاجی آقا» و... را نوشتی. خودت هم به فرزانه توصیه کردی اگر قرار است در خارج از کشور روانشناسی بخواند بهتر است به سراغ مردم‌شناسی برود.

راستی چه وضعی کردی از رومن گیرشمن باستان‌شناسی فرانسوی. به فرزانه گفته بودی: «باز هم رئیس‌الوزرای ما، موسیو گنار (آندره گنار معمار و باستان‌شناس فرانسوی دانستان «سامپینگه» را خوانده بود و از تسلط هدایت بر زبان فرانسه حیرت کرده بود و او را با خود به هنر کده آورده بود) این گیرشمن که در شوش حفاری می‌کند دسته گل آب داده، قرار دادش این است که هر چه بیرون آورد نصف، سهمیه موزه ایران باستان. سهمیه خودش را زیر سقف نگه داشته و سهم ایران را توی هوای آزاد گذاشته و سیل و باران و آفتاب دخل همه‌شان را آورده است.» خیلی نگران نیش الان خودمان دخل همه‌شان را می‌آوریم بدون کمک خارجی‌ها! نمونه‌اش همین خانه پهلوی اول سر لشکر حبیب الله شیبانی که ۷۰۰ متر است و میراث فرهنگی و شهرداری مجوز تخریبش را داده‌اند. نگاه کن روبه‌روی گل‌رضایه دو تا ساختمان مانده به نیش خیابان جمهوری.



## کافه رزنوار

یاهو! صادق خان برویم سمت پاتوق گروه چهار نفره ربه: صادق هدایت، بزرگ علوی، مسعود فرزند، مجتبی مینوی! گروهی که دوام نیافت و هر کس به راه خود رفت. کافه زاله (رزنوار)، لاله زار شمالی بالاتر از سینما متروپل (رودکی) است، البته برخی هم گفته‌اند روبه‌روی سینما، سینما متروپل مترو که است. عجیب است هنوز پایرجاست. صاحب سینما (م‌مایاک)، نیش لاله زار جنوبی و جمهوری، خیال خودش را راحت کرده الان مشغول گودبرداری برای ساخت یک پاساژ دوازده طبقه است. تا چشم کار می‌کند در هر دو طرف مغازه لوازم الکتریکی است. همه اینجا کافه سوسن نیش پاساژ گل را می‌شناسند، انباری شده اما کسی کافه رزنوار را نمی‌شناسد! رسیدیم سر کوچه پیرنیا. عبدالله انوار می‌گوید: «تو اینجا به دنیا آمدی. پیش از آن که املاک این محدوده متعلق به خاندان پیرنیا باشد خاندان هدایت صاحب آن بوده‌اند و بعدها آن را به پیرنیاها فروخته‌اند.» صادق خان داری شعر می‌خوانی؟! یک قضیه از «مستطاب و غ و غ ساها» است: «یک شاعر عالی قدر بود در کمپانی که از او صادر می‌شد اشعار بی‌معنی... برایش مرثیه‌خوانی می‌کنیم/ تا زنده‌ها بدانند که مساقدر دانیم/ قدر اسیران خاک را ما خوب می‌دانیم/ اگر زنده بود فحشش می‌دادیم/ تو جماع خودمان راهش نمی‌دادیم/ اما چون تصمیم داریم ترقی بکنیم/ این است که از مردنش اظهار تاسف می‌کنیم.»

